

چرا باستان شناسی؟



عباس علیزاده *



h-te-za-li-a s-pa-a

عباس علیزاده

کسانی که از تاریخ نیاموزند محکوم به تکرارش خواهند بود.
جورج سانتایانا، ادیب و فیلسوف شهیر اسپانیایی قرن نوزدهم

درک تحول ایده‌ها و نهادهای فرهنگی، نیاز به مطالعه تاریخ تحول آنها در بافتی رفتاری دارد. چون بیشتر رفتارهای انسان بازتاب مادی دارند، مطالعه آثار مادی‌ای که نیاکان ما برای گذاشته‌اند، مهم‌ترین روش در بازسازی گذشته است و باستان‌شناسی کارآمدترین روش‌ها را برای انجام این کار پرورده است. پزشکی، مهندسی، زمین‌شناسی، فیزیک و سایر رشته‌های آکادمیک و علمی کاربردهای مشخصی دارند، اما کاربرد باستان‌شناسی چیست؟ در بیشتر جوامع غیرصنعتی این پرسش مطرح می‌شود که باستان‌شناسی چه سودی دارد و چرا ما باید در انجام آن، زمان و بودجه صرف کنیم. باستان‌شناسان و دانشجویان باستان‌شناسی اغلب با این پرسش روبه‌رو می‌شوند. گاه چنین پرسشی را کسانی مطرح می‌کنند که در محیط‌های دانشگاهی فعالیت دارند و باید آگاهی‌شان از توده مردم بیشتر باشد. با وجود این، ما نه از مردم عادی و نه از سیاستمدارها نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم پاسخ به این پرسش مهم را بدانند و این وظیفه ما باستان‌شناسان است که جامعه را از اهمیت این رشته آگاه کرده و صرف بودجه‌ای را که از جیب مردم از راه مالیات به فعالیت‌های باستان‌شناختی اختصاص داده می‌شود، توجیه کنیم.

در آغاز باید گفت اگر منظور از این پرسش آن است که باستان‌شناسی چه خاصیت کارکردی ملموسی در جامعه دارد؟ با صداقت باید گفت به تقریب هیچ، به جز سرگرم کردن مردم در موزه‌ها. اما این فقط ظاهر قضیه است و در دنباله این بحث، به چند مورد از اهمیت کارکردی باستان‌شناسی در جوامع اشاره خواهیم کرد. چیزی که هست، این است که اگر از این دیدگاه سطحی به رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی نگاه کنیم، این پرسش را می‌توان درباره همه علوم که جزء علوم طبیعی و تجربی نیستند نیز مطرح کرد. با این «معیار» می‌توان حتی در فایده کارکردی برخی از علوم مانند کیهان‌شناسی و فیزیک ستاره‌ای یا حتی ریاضیات نظری نیز تردید کرد یا پرسید شعر، ادبیات و هنر چه فایده کارکردی دارند؟ فلسفه چه سودی دارد یا تاریخ و...؟ اگر این برخورد کوتاه‌بینانه را ادامه دهیم، آنگاه فقط خوردن و آمیزش جنسی را می‌توانیم توجیه کنیم.

از نظر زیستی البته ما مجبور نیستیم برای مطالعه پدیده‌هایی که با رفتارهای فرهنگی و اجتماعی انسان‌ها سروکار دارند، توجیه کارکردی بیاوریم. میلیون‌ها سال تحول از ما انسان‌ها جانوری به‌شدت کنجکاو ساخته که از معما بیزار است و کوشش در درک و فهم ناشناخته دارد. ساختار مغز انسان به‌گونه‌ای است که همیشه دنبال حل مسائل است. این نیاز به دانستن از ویژگی‌های زیستی یاخته‌های مغزی انسان است. این نیاز بیولوژیک و ذاتی مغز در دانستن است که آبشخور خرافات از یک سو و دستاوردها و پیشرفت‌های علمی از سوی دیگر است. درعین حال، مغز انسان نیازهای غیرمادی نیز دارد که از برآوردن آنها به‌سادگی لذت می‌برد؛ مانند خواندن یا سرودن شعری نغز، نقاشی، خطاطی و... اما برای روشن شدن اینکه تاریخ و باستان‌شناسی چه اهمیتی در زندگی انسان‌ها

خطرناک‌تر خواهد شد که دولت‌هایی برای استثمار و انقیاد ملتی، یک گذشته جعلی و موهوم را برای ملت یا قومی تبلیغ کنند. در این موارد است که تاریخ و باستان‌شناسی می‌تواند با چنین هویت‌زایی جعلی مقابله کند. در مقیاسی بسیار بزرگ‌تر، تاریخ و باستان‌شناسی دفتر حافظه گروهی ملت‌ها و اقوام هستند. ملت‌های دنیا برای دانستن هویت تاریخی خود، همیشه در پی یافتن و بازسازی گذشته‌ای هستند که در آن پیروزی‌ها، شکست‌ها و تجربه‌های گوناگون به آنها شکل داده است. در جوامع شهرنشین، این آگاهی با پژوهش مدارک تاریخی گذشتگان و از راه مطالعه و آموزش این مدارک صورت می‌گیرد؛ درحالی‌که در جوامع غیرشهرنشین و بدون مدارک نوشته، این نیاز با اسطوره‌ها، مَثَل‌ها و ضرب‌المثل‌ها برآورده می‌شود.

اما در مقایسه با چندین میلیون سال از تحول انسان، تاریخ مدارک نوشته بسیار جدید است و به زحمت حتی یک درصد آن را شامل می‌شود. به‌روشنی با دانستن این بخش بسیار کوچک از سرگذشت نوع انسان، ما نمی‌توانیم درکی درست از تحول انسان و جامعه‌اش داشته باشیم. بنابراین، بیش از ۹۹ درصد زندگی جوامع انسانی را پشت سر داریم که نمی‌تواند با کمک مدارک تاریخی مطالعه و درک شود. در اینجاست که اهمیت باستان‌شناسی آشکار می‌شود. تاریخ مدارک نوشته محتوای اطلاعات تاریخی به زحمت به هزاره سوم پیش از میلاد می‌رسد؛ درحالی‌که باستان‌شناسان می‌توانند جوامع انسانی را از آغاز پیدایش آن یعنی سه میلیون سال پیش، مطالعه کنند.

برداشت‌های نادرست از باستان‌شناسی در جامعه

گرچه باستان‌شناسان از اهمیت رشته خود و روش‌های آن در مطالعه جوامع گذشته آگاهی دارند، اما این آگاهی هنوز در توده‌های مردم رخنه نکرده است. در هر جامعه‌ای، دیر یا زود، باستان‌شناسان با پرسشی به‌ظاهر آسان اما پیچیده از سوی مردم روبه‌رو می‌شوند. هنگامی که مردم متوجه می‌شوند یک باستان‌شناس هستم، به‌ویژه زمانی که از کاوش یا بررسی میدانی برگشته باشم، از من می‌پرسند: «چی پیدا کردی؟» چنین پرسشی مانند «مگسی سمج» در همه‌جا پدیدار می‌شود؛ در مجالس رسمی، در میهمانی‌ها و حتی روی صندلی «شکنجه» دندان‌پزشکی!

